مطالعات نقدی تطبیقی در ادب عربی
انتشارات دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

واکاوی تطبیقی «عنصرعدم قطعیت» در روایات «أساتذة الوهم» اثر علی بدر و «بوف کور» اثر صادق هدایت بر اساس کاربست نظریهٔ پسامدرنیسم

ساناز طوقی*

نویسنده مسئول*، مربی دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: toghi.sanaz@yahoo.com

DOI: 10.22049/manta.2026.31910.1025

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۶/۰۴
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۶/۲۴
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۲۸
تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۷/۳۰

کلیدواژه‌ها:
پسامدرنیسم، فقدان قطعیت، نسبی‌گرایی، بوف کور، أساتذة الوهم

چکیده

آنچه در ادبیات پسامدرن جلوهٔ بسیاری پیدا می‌کند، توجه به جایگاه خواننده است که در ادب مدرنیسم عنصری منفعل به شمار می‌آمد و هیچ دخالتی در برداشت و تفاسیر نداشت؛ اما بازی‌های زبانیِ روایت در پسامدرن داستانی زمینهٔ مشارکت آرمانی مخاطب را به گونهٔ چشم‌گیری فراهم می‌آورد. عنصر عدم قطعیت، یکی از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین انگاره‌های مکتب پست‌مدرن داستانی است که بر نسبی‌انگاری و شک اندیشی بر تمام واقعیت‌ها ونیز موهوم پنداشتن حقایق جهان هستی بنا نهاده شده و یکی از فنی‌ترین ابزار جهت همگام کردن خواننده در خوانش متن است. صادق هدایت، نویسندهٔ توانمند ایران زمین و علی بدر، رمان‌نویس برجستهٔ کشور عراق هستند که هر دو در آثارشان به دخالت دهی شاخصهٔ عدم قطعیت پرداخته و هر کدام از رهگذر کاربست این مؤلفه، نمودهای مختلف نسبیت و شک‌گرایی پسامدرن را در روایات خود برجسته ساخته‌اند. اهمیت مسأله و نیز وجود ظرفیت‌های لازم در روایات مورد مطالعه از بعد خوانش پسامدرنیستی، پژوهش حاضر -که در حوزهٔ ادبیات تطبیقی و به شیوهٔ توصیفی-تحلیلی شکل گرفته- در پی هم‌سنجی و تحلیل دو روایت است تا بتواند اشتراکات موجود در روایات اساتذة الوهم و بوف کور را از بعد برجسته سازی شاخصهٔ فقدان قطعیت مورد ارزیابی قرار دهد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که هر دو نویسنده با کاربست گزاره‌های دستوری منفی، استفادهٔ بیش از حد از واژگانی با دلالت معنایی وهم و نسبیت، استعمال صنعت پارادوکس و نیز کاربرد بی رویهٔ کلمات پرسشی در بافت روایت، توانسته‌اند بر باور خود مبنی بر بی‌اعتمادی نسبت به تمام حقایق و واقعیت‌های محیط پیرامون صحه گذارند و به وضوح نشان دهند که در عصر پسامدرن هیچ قطعیتی وجود ندارد و هر آنچه موجود است غیرحتمی می‌باشد.

استناد: توقی، ساناز. (۱۴۰۵). واکاوی تطبیقی «عنصرعدم قطعیت» در روایات «أساتذة الوهم» اثر علی بدر و «بوف کور» اثر صادق هدایت بر اساس کاربست نظریهٔ پسامدرنیس. *مطالعات نقدی تطبیقی در ادب عربی*، ۲ (۲)، ۱۸۱-۱۶۶.

۱. مقدمه

می‌توان با یک تقسیم‌بندی ساده، کم و بیش چهار دورهٔ سنتی، میانه، مدرن و پست‌مدرن را در تاریخ ادبی نشان داد که در هر یک از این رویکردها «نوعی نظام معرفت‌شناسانه موجود است. طبیعی است که بر هر کدام از آنها بنیان‌های علمی و نظری خاصی حاکم است که با دوره‌های دیگر تفاوت دارد. برای نمونه نوع نگاه حقیقت در دورهٔ پسامدرن آن چیزی نیست که در دوره‌های قدیم بتوان سراغ گرفت. تفکر پست‌مدرن زمانی قوت گرفت که مدرنیسم رفته‌رفته شک و شبهاتی را در ذهن صاحبان فکر برانگیخت» (روشنی، ۲۹۴:۱۳۸۵). در اواخر قرن بیستم و در پی روشن شدن این حقیقت که مدرنیسم در کلیت آموزه‌ها و اصول خود برای جوامع غربی هیچ دستاوردی به همراه نداشت در این صورت رویکرد تازه‌ای با اندیشه‌های نوین و خلاقانه در برابر آن خود را نمایان ساخت. درواقع می‌توان چنین گفت که پست‌مدرن درنتیجهٔ به بن‌بست‌رسیدن مدرنیسم و به واسطهٔ درهم شکستن تمامی آن چیزی است که در عصر مدرنیسم اعتبار یافت؛ اما پست‌مدرنیسم مدعی گستردگی دامنهٔ مفاهیم و اندیشه‌های خود است. «کاربرد پسامدرنیسم صرفاً معنای تاریخی ندارد و مقصد نمایش پیداییِ جریان پس از مدرنیسم نیست بلکه دقیق شدن و یا کامل شدن مدرنیسم است. کاربرد پیشوند (پسا) نشان می‌دهد که جریان نخست به پایان خود نرسیده است. این مکتب روش تازه‌ای در آفرینش هنری، سخنی نقادانه و تجربهٔ عملی نیست و راه تازه‌ای را در گستره‌های هنری، فلسفی نمی‌گشاید؛ شکلی از بازخوانی متن است و بازتاب‌دهندهٔ تمایزها و واقعیت‌های اجتماعی و فردی خارج از متن» (احمدی،۴۷۶:۱۳۷۲). در اصل پست‌مدرن‌ها، وجود مرکزیتی واحد و هرگونه قطعیت که بر پایهٔ خرد بنها شده باشد محکوم نمود و این اتفاق نتیجهٔ چیزی بود که لیوتار آن را بی‌اعتنایی پسامدرن به روایت‌های کلان نامید. «به زعم او، پسامدرنیسم ادعاهای عصر روشنگری درمورد ایجاد برابری میان آحاد جامعه و نیل به پیشرفت از راه علم و فناوری را نوعی فراروایت می‌نامد که به آن معتقد نیست و نظر بر این دارد که پسامدرن به مثابهٔ یک واقعیت فرهنگی و تاریخیِ مبتنی بر نابودی کلان‌روایت‌ها، بحران در ایدئولوژی و یا ابهام در آن است» (کهون، ۴۹۳:۱۳۸۷). صاحبان و پیروان این مکتب بر این باورند که هیچ اسلوب خاصی وجود ندارد و تمام وحدت‌های منسجم و سامان‌یافته و حقایق موجود را به چالش می‌کشاند. آنچه که عصر پست‌مدرن را در نگاه مخاطب خود برجسته می‌سازد تمرکز بر مسائل معمایی و ابهام‌آمیز است؛ چراکه در نگاه آنان سبک‌هایی مورد پذیرش است که داری تناقض‌های چندلایه‌اند. گفتنی است ورود عناصر ادبی پسامدرنیسم در ادبیات عصر نوین نیز ریشه در مدرنیسم دارد. به عبارت دیگر «پست‌مدرنیسم در حوزهٔ ادبیات، نظامی چندوجهی است که به مباحث بحث‌برانگیز بسیاری در میان منتقدان انجامیده است» (مالپاس،۱۵:۱۳۹۴). ادبیاتی که در ساحت رمان به عنوان برجسته‌ترین اشکال ادبی، منعکس‌کنندهٔ انگاره‌های مکتب پست‌مدرنیسم باشد؛ بیانگر یک‌درون‌گرایی خاص با رویکردی خودآگاهانه به کار نویسندگی است و تشریح وقایع و حوادث به گونه‌ای انجام می‌پذیرد که گویی با واقعیت دنیای بیرونی داستان گره خورده است؛ حال آنکه این ارتباط و پیوند، مستقیم انجام نمی‌پذیرد.

به عبارت روشن‌تر، مرز میان حقیقت و خیال در پیکرهٔ روایات پسامدرنیسم شکسته شده و چنان درهم تنیده می‌شوند که کشف و تمییز دنیای واقعی و دنیای خیالی رمان به سهولت امکان‌پذیر نمی‌باشد. گفتنی است از آنجایی که روایات مورد بحث در زمرهٔ رمان‌هایی با رویکرد شاخصه‌های پسامدرن است و ظرفیت‌های گسترده‌ای جهت مطالعه و تحلیل عناصر پسامدرن در سازوارهٔ هر دو روایت به چشم‌می‌خورد؛ لذا از این منظر پژوهش حاضر در صدد است تا با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی تطبیقی روایات «بوف کور» و «أساتذة الوهم» بپردازد و بر اساس کاربست ایدئولوژی مکتب پسامدرن، حلقهٔ پیوند آنها را از بعد تفسیر و واکاوی

عنصر فقدان قطعیت مورد ارزیابی قرار دهد و بر آن است که این مهم را با هدف عبور از توصیف صرف و نیز ارائهٔ تحلیلی کاربردی از سازوکارهای تولید معنا از طریق بکارگیری شیوهٔ عدم قطعیت انجام دهد و گام موثری در تسهیل خوانش رمانهای پسامدرن در عرصهٔ نقد ادبی و تبیین مبانی مکتب مورد نظر بردارد.

۱-۱. پرسش‌های پژوهش

بر اساس آنچه که ذکر گردید پژوهش حاضر در صدد پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر است:

۱. رمان‌نویسان مورد بحث، کدام یک از نمودهای عدم قطعیت را درون روایات خویش بکار گرفته‌اند؟

۲. فرآیند کاربست مؤلفهٔ عدم قطعیت در روایات مورد بحث کدام است؟

۱-۲. فرضیه‌های پژوهش

۱. با توجه به این نکته که صفت ممیزهٔ هر دو نویسنده در سبک نوشتاری پسامدرن، تکیه بر سیالیت و نادیده‌انگاری قطعیت در تمام ابعاد هستی می‌باشد؛ لذا عدم قطعیت زبان، تناقض در بن‌مایهٔ روایت از جمله اساسی‌ترین جلوه‌های عدم قطعیت در روایات مورد نظر می‌باشد.

۲. انعکاس نماهای متعدد عنصر عدم قطعیت در سازوارهٔ روایات، نشان از بی‌اعتباری بایدها و قطعیت‌های عصر مدرن است تا با کاربست ابهام‌آلود و متکثر یک اثر روایی، عدم وضوح در پیرنگ داستان و شکاکیت و فروپاشی هرگونه قطعیتی، خواننده را در ورطهٔ سردرگمی گرفتار نموده و او را جهت ادراک دنیای رمان به فضای داستان بکشاند.

۱-۴. پیشینهٔ پژوهش

پژوهشگران عرصهٔ نقد ادبی، مکتب پسامدرنیسم و شاخصه‌های ادبی آن را در رمان‌های معاصر عربی و فارسی مورد اهتمام فراوان قرار داده و ایدئولوژی و اصول مرتبط با این نظریه را جهت بررسی و تحلیل رمان‌های خود بکار گرفته‌اند که در زیر به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

۱. مریم شفیع‌نیا و همکاران (۱۳۹۷) در پژوهشی با عنوان «پایان قطعیت‌ها؛ بوطیقای عدم قطعیت در رمان پست‌مدرن «پستی» انتشار یافته در فصل‌نامهٔ پژوهش‌های ادبی؛ بر آن بوده‌اند تا اصل عدم قطعیت را در ساخت‌مایهٔ رمان خود به اثبات رسانند و فرآیند وجود این عنصر را در خصوص مباحث بنیادینی نظیر مرکزگریزی، گسیختگی، ابهام‌گویی و اتصال کوتاه تحلیل نمایند.

۲. نعمت‌اله ایران‌زاده و نفیسه لیاقی (۱۳۹۶) در جستاری با عنوان «عدم قطعیت در فراداستان شب ممکن» منتشر شده در پژوهش‌نامهٔ نقد ادبی و بلاغت در صدد بوده‌اند تا علاوه بر بررسی بازتاب اندیشهٔ پسامدرن در ادبیات داستانی جدید، از رهگذر واکاوی شاخصه‌های عنصر عدم قطعیت همچون تناقض، تعدد راوی، فرجام‌های چندگانه و ساختار تو درتو به تفسیر روایت مورد نظر بپردازند و شیوه‌های متعدد ایجاد عدم قطعیت در فراداستان را معرفی نمایند.

۳. عزت ملاابراهیمی و صغری رحیمی (۱۳۹۶) در مقاله‌ای تحت عنوان« تحلیل مؤلفه‌های پسامدرنیسم در آثار داستانی جبراابراهیم جبرا (با تکیه بر رمان‌های البحث عن ولید مسعود و یومیات سراب عفّان)» انتشار یافته در نشریهٔ زبان و ادبیات عربی، سعی داشته‌اند تا به بیان و نقد ویژگی‌های شاخص مکتب پسامدرن در آثار جبرا ابراهیم بپردازند آنگاه مهم‌ترین دستاوردهای نظریهٔ پسامدرن در روایات مذکور از جمله چندصدایی و چندروایتی بودن، رئالیسم جادویی و بینامتنیت را تحلیل و بررسی نمایند.

۴. مرجان حسن‌پور و همکاران(۱۴۰۳) در جستاری با موضوع «تحلیل بینامتنی عدم قطعیت در سبک زبانی و روایی بوف کور صادق هدایت و ملکوت بهرام صادقی» منتشر شده در نشریهٔ علمی سبک‌شناسی، در تلاش بوده‌اند تا سطوح مختلف عدم قطعیت را در شاخصه‌هایی همچون بکارگیری سبک زبان، نحوهٔ شخصیت‌پردازی، زاویهٔدید، مکان و زمان مورد مطالعه و تحلیل قرار داده و به روش بینامتنی، نمونه‌های آماری بسیاری از روایات مذکور را تفسیر نمایند.

۵. فریبا سبکروح و کتایون فلاحی(۱۴۰۳)در پژوهشی با عنوان« بررسی جلوه‌های عنصر زمان در رمان(اساتذة الوهم)»انتشار یافته در نشریهٔ مطالعات نقد ادبی،در صدد بوده‌اند تا واکاوی عنصر زمان و چگونگی تاثیر آن بر ایجاد مقوله‌هایی چون نظم، تداوم و توالی را انجام نموده و از طریق کاربست شگرد گذشته‌نگری به مرور خاطرات شخصیت‌های داستان در مدار غیرخطی روایت بپردازند.

با توجه به پژوهش‌های ذکر شده، هیچ جستاری با موضوع بررسی تطبیقی عنصر عدم قطعیت در روایت استاتذة الوهم و بوف کور نگاشته نشده و مسألهٔ تحلیل و بررسی جلوه‌های فقدان قطعیت را در روایات مذکور در دستور کار خود قرار نداده‌اند؛ لذا این امر نشان از نو بودن جستار حاضر دارد.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. پیوند شاخصهٔ عدم قطعیت با ادبیات پسامدرنیسم

همان‌گونه که پیشتر نیز ذکر گردید مکتب پسامدرنیسم با به چالش کشیدن تمام آموزه‌ها و بایدهای قطعی و عدم انسجام در چگونگی استعمال شگردهای روایی ارتباط مستقیمی داشته و این عنصر در فراداستان‌های تاریخ‌نگارانه جلوهٔ بسیار بارز و روشنی دارد به همین دلیل است که این روایات را مرز میان واقعیت و فراواقعیت قرار می‌دهند. نظریه‌پردازان این مکتب بر این اساس امکان درک واقعیت را انکار می‌کنند و به همین دلیل می‌توان گفت که «ساحت پسامدرنیته، ساحت نسبی‌انگاری، شکاکیت و عدم قطعیت است و حضور اوهام در متن ادبیات و هنر پست‌مدرن بیش از پیش ظاهر می‌گردد و این اوهام و نسبیت در شاکلهٔ ادبیات می‌تواند به درجات مختلف درون رمان پسامدرن به منصهٔ ظهور برسد» (زرشناس، ۲۳۷:۱۳۸۹). باتوجه به این اوصاف رسمیت‌بخشی به فقدان قطعیت و بی‌معنایی در کنار معنادار بودن یکی از خصیصه‌های اصلی ادبیات پسامدرن است و می‌توان چنین استنباط نمود که مؤلفهٔ عدم قطعیت جزء لاینفک این مکتب به شمار می‌رود که حقیقت و بن‌مایهٔ یک روایت را تشکیل می‌دهد و می‌توان گفت که خواننده حین خوانش متن با ابهام فزاینده‌ای جهت دریافت محتوا و رشتهٔ خطوط ارتباطی حلقه‌های متعدد یک روایت روبه‌رو می گردد؛ چراکه این شاخصه، حالتی از ابهام و نامفهومی را در فضای داستان تسری می‌دهد و مخاطب را از درک مقصود و هستهٔ اصلی داستان باز می‌دارد. این شاخصه چنان در تاروپود متون پسامدرنیستی رخنه کرده که به هیچ عنوان نمی‌توان ابهام موجود در پیرنگ متن رمان را از کلیت آن زدود و سپس به تحلیل و تفسیر آن پرداخت. در حقیقت عدم قطعیت از موضوعات مهم و شاخصه های کاربردی ادبیات پسامدرن است. دیوید لاج معتقد است که «عدم قطعیت ویژگی اغلب رمان‌های پسامدرنیسم محسوب می-شود؛ عدم قطعیتی که تمام متن را فرامی‌گیرد و بیشتر در سطح روایت نمود می‌یابد تا سطح سبک» (۱۵۶:۱۳۸۶). باید گفت که مؤلفه فقدان قطعیت نه تنها در متن اثر روایی پسامدرنستی بلکه در تمام قالب معنایی و محتوایی یک متن به چشم می‌خورد. شاید نادیده‌انگاری تمامی اصول شناخته شدهٔ عرف روایت نویسی در عصر مدرنیسم در ادبیات پسامدرن جنبه‌ای تعمدی داشته باشد تا از این طریق بتواند بی‌اعتنایی به ساختار و اصول پذیرفته شدهٔ عصر مدرن را آشکار نماید. ایهاب حسن نیز ادبیات پست‌مدرن را در گرو عدم قطعیت می‌داند و معتقد است که «همه‌چیز نسبی است، حقیقت بستگی به زمان و مکان و زمینه دارد و لذا متغیر است؛

مخصوصاً معنا که در متن روایت قطعیت ندارد؛ زیرا متن به چیزی در بیرون از خود ارجاع نمی‌دهد بلکه ارجاع آن به خود است و لذا پست‌مدرن‌ها هیچ اعتقادی به قطعیتی مشخص در جهان خود ندارند» (شمیسا،۱۳۸۳:۳۲۶). باید افزود که سویه‌های عنصر عدم قطعیت در سازوارهٔ یک متن روایی به شکل‌ها و گونه‌های متعدد جلوه می‌کند. به دیگر سخن، ممکن است این بی‌معنایی قطعیت در وجود شخصیت‌های داستان یا نابسامانی زمان بیان و انتقال رویدادهای روایت باشد و یا اینکه برجسته‌سازی جایگاه نویسندگی شخص مولف را بروز دهد و گاهی اوقات نیز سویه‌های دیگر عدم قطعیت در نحوهٔ پایان‌بندی اثر خود را نمایان سازد.

۲-۲. معرفی صادق هدایت و خلاصهٔ رمان «بوف کور»

صادق هدایت، نویسنده و مترجم برجسته و از پیشگامان داستان‌نویسی نوین ایران است که در سال ۱۲۸۱ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسهٔ علمیهٔ تهران و سپس دوره متوسطه را در دارالفنون آغاز نمود و سپس در مدرسهٔ سن‌لویی که مدرسهٔ فرانسوی‌ها بود به تحصیل علم پرداخت و این امر زمینه‌ساز آشنایی او با ادبیات جهانی شد.حجم آثار و مقالات مکتوب او، گواه تأثیر ژرف او بر جریان روشنفکری ایران است که بر سبک نوشتاری بسیاری از نویسندگان بعد خود تاثیر روشن و مستقیمی گذاشت. ابهام‌گویی و عدم پذیرش قطعیتِ بایدهای جامعه که از جمله مهم‌ترین عناصر مکتب پسامدرن است یکی از کلیدی‌ترین شاخصه‌های بارز رمان بوف کور می‌باشد که از درخشان‌ترین اثر هدایت به شمار می‌رود. گفتنی است که رمان‌های «سه قطره خون» و «سگ ولگرد» از دیگر روایت‌های مهم و تاثیرگذار صادق هدایت محسوب می‌شود.

راوی رمان، شخصیتی بی‌نام و یک نقاش منزوی است. در نقاشی‌هایش دختری سیاه‌پوش حضور دارد که گل نیلوفری به دست-گرفته و برآن است تا آن را به پیرمرد تکیده‌ای که در سایهٔ درختی نشسته تقدیم کند. راوی شیفتهٔ او می‌شود اما پس از مدتی همان دختر زیباروی نقاشی‌اش را به صورت مرموزی در خانه‌اش می‌بیند که بی‌جان افتاده و او تصمیم می‌گیرد هم چشمان او را به تصویر بکشد و هم جسم او را قطعه‌قطعه کرده و درون چمدانی می‌گذارد و به کمک شخص گورکنی در قبرستان دفن می‌کند؛ اما با گلدانی مواجه می‌شود که دقیقاً مشابه همان چشمان دختری است که او را درون خاک مدفون نمود. بخش دوم روایت، راوی در حال گفت-وگو با سایهٔ خود است که به شکل جغد ظاهر شده و هرآنچه راوی می‌نویسد را با ولع بسیار می‌بلعد.

۲-۳. معرفی علی بدر و خلاصهٔ رمان«أساتذة الوهم»

علی بدر از مهم‌ترین رمان‌نویسان جهان عرب می‌باشد که در سال ۱۹۶۴در بغداد متولد شد. ابتدا در دانشگاه المستنصریه به تحصیل ادب فرانسه پرداخت؛ اما زندگی خود را به کشور بلژیک انتقال داد و مطالعهٔ اختصاصی فلسفه را در دانشگاه بروکسل بلژیک کامل نمود. بدر در سال ۱۹۸۵و۱۹۹۱ در جبههٔ نظامی؛ جنگ اول و دوم خلیج فارس خدمت کرد که نیمی از آن را در جنگ ایران و عراق گذراند. تحصیل در رشتهٔ ادب فرانسه سبب شده تا بدر با آراء و نظریه‌های روایت‌شناسی فرانسوی نیز آشنایی کامل داشته باشد و بتواند این آراء را در نگارش روایت‌های خویش به کار بندد. رمان أساتذة الوهم در سال ۲۰۱۱ به چاپ رسید که یکی از زیباترین روایت‌های او به شمار می‌رود و ابهام‌گویی و شکاکیت به قطعیت تمامی امور در کلیت روایت او سایه افکنده است. «باباسارتر»، «مصابیح اورشلیم» و «حارس التبغ» از دیگر روایات مهم این نویسندهٔ عراقی محسوب می‌شود.

أساتذة الوهم، روایتی است درمورد تعدادی از فرهیختگان و ادیبان و شعرای جوان عراق که در جنگ کشته شدند، به جز یک نفر از آنان که از عراق خارج می‌شود و هموست که داستان سرنوشت دوستانش را به زبان خود حکایت می کند. منیر یکی از دوستان راوی است که شیفتهٔ ادبیات روسی است؛ اما در واقع از زبان روسی چیزی نمی‌دانست و فقط در خیال و رویای خود به ترجمهٔ

کتاب‌های روسی می‌پرداخت. از دیگر کاراکترهای داستان، شخصیتی به نام عیسی است که از دوستان قدیمی راوی و از شاعران به نام زمان خود بود. این شخصیت کنشگر داستان معتقد است که جهانی وجود ندارد و حقیقت قطعی در آن موجود نیست.این شخصیت متوهم و دارای تجربه‌هایی که هیچ کدام برای او زنده و حقیقی نبود بلکه در حقیقت وهم بود و هیچ‌گاه سادگی زندگی در بغداد را در لندن و پاریس و مسکو تجربه نکرد. در نهایت تمام این کاراکترهای فعال در جریان داستان بر اساس نحوهٔ تفکر و اندیشهٔ شکاک و متوهمشان به اصل هستی، روزگار خود را می‌گذرانند.

۲-۴. تحلیل نمودهای عنصر «عدم قطعیت» در رمان بوف کور

این مؤلفه یکی از محوری‌ترین شاخصه‌ها در روایات پسامدرنیسم داستانی است. به عبارت دیگر نویسندهٔ پسامدرن ابهام را در شاکلهٔ روایت خود القا می‌کند تا عدم قطعیت امر واقع را بازتاب دهد. در اصل رمان‌های پسامدرن سرشار از جملات و عبارات و واژگانی است که به نوعی شکاکیت و تردید و ابهام را در جهان هستی نشان می‌دهند. این ویژگی که به صورت برجسته‌ای درون این دست از روایات دیده می‌شود با عباراتی ظاهر می‌گردند که آشکارا نشان دهندهٔ عدم قطعیت است. رمان بوف کور اثر ارزشمند صادق هدایت از جمله رمان‌هایی است که با مفاهیم و شاخصه‌های ادب پسامدرن ارتباط تنگاتنگی داشته و دربردارندهٔ نمودهای متنوعی از این عنصر عدم قطعیت می‌باشد. در ادامه به تحلیل و بررسی مصادیق ابهام‌گویی در روایت مورد نظر پرداخته می‌شود آنجا که می‌خوانیم:

تصویر اول: من سرجای خودم خشکم زده بود بی‌آنکه بتوانم حرکتی بکنم. یک‌دفعه با چشم‌های جسمانی خود او را دیدم که از جلو من گذشت و ناپدید شد. آیا او موجودی حقیقی است؟ یا یک وهم بود؟آیا خواب دیده بودم و یا در بیداری بود؟. هرچه کوشش کردم که یادم بیاید بیهوده بود... (هدایت، ۵۶:۱۳۵۱)

تمامی عبارات نویسنده در این پاراگراف رنگ‌وبویی از ابهام دارد. سخن گفتن از توهم بودن یک تصویر یا واقعی پنداشتن آن در عبارت«آیا او موجودی حقیقی است یا یک وهم بود؟» بدون تردید مخاطب داستان را هنگام رویارویی با این قطعه از روایت در ورطه‌ای از سردرگمی غوطه‌ور می‌کند و اندیشهٔ او را جهت ادراک جنبه‌های مبهم این خطوط به تأمل وامی‌دارد و سبب می‌شود تا بستر مناسبی جهت ورود فعال‌گونهٔ خواننده به فضای کلی داستان فراهم گردد. در اصل این یکی از اهداف نویسندگان پسامدرن است تا از طریق تسری دادن ابهام‌گویی به واسطهٔ چیدمان واژگانی دالّ بر وهم و ابهام در سازوارهٔ عبارت، فهم و استنباط مخاطب را از مرکزیت کانون روایت با چالش مواجه کند و به واسطهٔ مبهم‌گویی در بافت عبارات، عدم قطعیت امور را درجهان هستی زیرسوال ببرد. در این قطعه تلاش برای ایجاد پندار واقعیت و آشکار نمودن ماهیت غیرواقعی آن پندار در آنِ واحد از جانب روایتگر داستان، خود بر ابهام مخاطب افزوده و مشاهدهٔ تصویری که به زعم نویسنده واقعی بودن یا متوهم بودن آن در هاله‌ای از ابهام است سبب شده تا فرض واقعی بودن فضای روایت به نوعی محدود گردد.

مهارت خلاقانهٔ نویسنده در ذکر این عبارات به نوعی به مخاطب روایت این گوشزد را کرده که خود او هم از وجود یا عدم وجود چنین تصویری اطمینان لازم را ندارد و این شکاکیت و ابهام‌گویی در گسترهٔ پاراگراف، جنبهٔ واضحی از عدم قطعیت امور را از نگاه شخص مؤلف داستان برملامی‌سازد؛ اما این پایان کار نیست و نویسنده در ادامه نیز با طرح پرسش‌گونهٔ این امر که آیا در خواب بوده و یا در بیداری محض چنین تصویری را مشاهده کرده، عامدانه بر بی‌اعتباری قطعیت همه‌چیز در محیط پیرامون خود صحّه گذاشته و با اصرار بر شکاکیت دراین موضوع، ابهام مخاطب خویش را دوچندان نموده است. گفتنی است که استعمال کلمهٔ پرسشی «آیا»

در فضایی از مبهم‌گویی شخص نویسنده نیز بر فقدان قطعیت کلیت متن سایه افکنده است. در اصل بسامد بالای جملات پرسشی «بیان‌کنندهٔ یک غرض ثانوی است و نویسنده با توجه به اینکه پاسخ سؤال خود را می‌داند برآن است تا میزان باورمندی مخاطب را نسبت به اعتقادات و باورهای مطرح شده افزایش دهد» (مددی و همکاران،۱۴۰۳:۲۵۳) و باعث شده تا مخاطب بافت متن را در وضوح تمام استنباط ننمایند. تصویر دیگر آنجاست که می‌خوانیم:

تصویر دوم: «بدون اراده راه خانه را پیش گرفتم. هیچ‌کس و هیچ‌چیز را نمی‌دیدم؛ به نظرم می‌آمد که از یک شهر مجهول و ناشناس حرکت می‌کردم! خانه‌های عجیب و غریب با اشکال هندسی بریده بریده به دریچه‌های متروک سیاه اطراف من بود. مثل این بود که هرگز یک جنبنده نمی‌توانست در آن مسکن داشته باشد. همه چیز غریب بود. چیزی که نمی‌توانستم باور کنم. جلو مهتاب، سایه‌ای بزرگ و غلیظ به دیوار می‌افتاد ولی بدون سر بود» (همان: ۵۸).

همان‌گونه که مشاهده می‌شود فضای پاراگراف آکنده از ابهام و تیرگی است و این ابهام را می‌توان در پیکرهٔ این صحنه از متن روایت کاملاً لمس نمود. ادعای نویسنده از عدم مشاهدهٔ چیزی در مسیر خود و عبور از شهری که گویا برای او شناخته نیست دلالت بر ابهام‌آلود بودن پیکرهٔ روایت دارد و باور مؤلف را به عنوان یک نویسندهٔ پسامدرن مبنی بر بی‌اعتباری جهان هستی و عدم قطعیت‌های موجود در آن منعکس می‌سازد. باید گفت که گاه نویسندهٔ پسامدرن با کاربست علائم و نشانه‌هایی در بافت متن روایی، مخاطب را از قطعیت‌های پیرامون خود آگاه می‌سازد. هدایت عامدانه با بکارگیری علامت تعجب در انتهای عبارت فوق گام بلندی جهت برجسته‌سازی ابهام موجود در شاکلهٔ پاراگراف را در ذهن و اندیشهٔ مخاطب جاری ساخته و آگاهانه عدم وجود واقعیتی حقیقی و اثبات شده را برای او متذکر شده است. از طرف دیگر استعمال مکرر قید منفی«هیچ» در خطوط ابتدایی این قطعه، به وضوح حاکی از عدم قطعیت است و ذکر این نوع قیدها به طور پیوسته سیالیت و تزلزل امور و أشیاء را از نظرگاه نویسنده آشکار می‌سازد. خلاقیت راوی در چیدمان چندپاره و مبهم واژگان و عبارات فوق که نمایی از بریده بریده بودن و رنگ سیاه دریچهٔ اطراف نویسنده و نیز سایهٔ افتاده بر روی دیوار را بازتاب می‌دهد حکایت از عدم وضوح و روشنی جهان پیرامون روایتگر است که همه‌چیز را عاری از هرگونه انسجام و نظمی مشاهده نموده و تنها چیزی که به چشم ملاحظه می‌شود؛ سایه و تاریکی محض است که نه تنها دنیای واقعی نویسنده را توصیف کرده بلکه این ابهام و فقدان قطعیت‌های نهفته در هزاتوی اندیشهٔ نویسنده، خواننده را برای ادراک حلقهٔ پیوند جهان واقعی مؤلف و دنیای تصنعی داستان درون فضای رمان می‌کشاند. مصداق دیگر را در این صحنه از رمان صادق هدایت ملاحظه می‌نمائیم:

تصویر سوم: «من نمی‌دانم کجا هستم و این تکه آسمان بالای سرم، یا این چندوجب زمینی که رویش نشسته‌ام مال نیشابور، بلخ یا بنارس است؟ در هر صورت من به هیچ چیز اطمینان ندارم. من ازبس چیزهای متناقض دیده‌ام حالا هیچ چیز را باور نمی-کنم. به ثِقل و ثبوت أشیاء به حقایق آشکار و روشن هم الان شک دارم» (همان:۳۶).

قطعهٔ انتخاب شده یکی از زیباترین مصادیق ابهام‌گویی در شاخصهٔ عدم قطعیت است که نویسنده تلاش کرده در همان آغازین عبارت، ابهام وتردید را در ذهن مخاطب جاری سازد. کاربست عامدانهٔ نویسنده از سازه‌های منفی تردیدآفرین در ساختار عبارت حکایت از تمایل او بر ابهام‌گویی است و سعی داشته با استفاده از گزاره‌ای با دلالت ساختاری منفی«نمی‌دانم» در ابتدای متن، فقدان قطعیت امور را در جهانی که در آن ساکن است انعکاس دهد. در اصل گاهی این ابهام‌گویی در سایهٔ کاربست «عناصر دستوری نشان داده می‌شود و بیان‌کنندهٔ کنش یا قصد کلی گوینده و درجهٔ پایبندی او به واقعیت یا عدم واقعیت یک گزاره است که گاه در انتخاب انواع افعال خود را نمایان می‌کند.» (فتوحی، ۱۳۹۰:۲۸۶). عدم معرفت راوی در ادراک موقعیت هستی‌شناختی خود

و اینکه نمی‌داند دقیقاً در چه جایگاه و موقعیتی قرار گرفته، تصویر روشنی از مبهم بودن دنیای پیرامون اوست و گویای نوعی آشفتگی و نامفهومی است که فقدان قطعیت را برای مخاطب زنده می‌کند. به اعتقاد نگارنده، بی‌اعتباری کائنات و دنیای پیرامون توسط شخص روایتگر به واسطهٔ چیدمان عباراتی دالّ بر تردید و بی‌مفهومی نه به این معناست که وجود حقیقی آنها را انکار کند بلکه درصدد است تا از ورای تمامی این ابهام‌گویی‌ها و تردیدها در بافت روایت نشان دهد که عدم قطعیت در اصل بدین معناست که حقیقت نهایی هیچ چیز در جهان پسامدرن قابل ادراک نیست.

از سوی دیگر کثرت افعالی با دلالت معنایی شک و تردید در عباراتی همچون «اطمینان ندارم/ شک دارم/ باور نمی‌کنم» بر بی-ثباتی امور توسط نویسنده حکایت دارد. «درواقع بر اساس الگوهای زبانی هر نویسنده‌ای، می‌توان به میزان قطعیت یا عدم قطعیت نوشته‌اش پی برد. اختلال تعمدی در ساختار جملات و چیدمان عبارات در مجاورت یکدیگر منجر به عدم قطعیت می‌گردد» (شفیع‌نیا و همکاران،۸۷:۱۳۹۷). به دیگر سخن تناسب واژگان در سازوارهٔ متن روایت با شخصیت روایتگر داستان در این صحنه امری غیرقابل انکار است؛ چراکه انتخاب چنین گزاره‌هایی با بار معنایی تردید و ابهام دراصل حاکی از اعتقاد پسامدرنیستی نویسندهٔ اثر می‌باشد و متدی است که مستقیماً جنبه‌های صوری و شگردهای لفظی را در جهت نمایش محتوا به کار بسته است. نمونهٔ دیگر آنجاست که می‌خوانیم:

تصویر چهارم: در امواجی غوطه‌ور بودم که پر از نوازش‌های اثیری بود. صدای قلبم را می‌شنیدم، حرکت شریانم را حس می کردم. این حالت برای من پر از معنی و کیف بود. از ته دل می‌خواستم و آرزو می‌کردم که خودم را تسلیم خواب فراموشی کنم. اگر این فراموشی ممکن می‌شد! اگر می‌توانست دوام داشته باشد! اگر چشم‌هایم آهسته در عدمِ صرف می‌رفت و هستی خودم را احساس نمی-کردم! اگر ممکن بود در یک لکهٔ مرکب و در یک آهنگ موسیقی با شعاع رنگین تمام هستیم ممزوج می‌شد! (همان: ۳۲).

روایتگر داستان به معنای واقعی خود، نمایندهٔ یک انسان پست‌مدرن است که بر اساس فعل‌و انفعالات روی داده در پیرنگ این قطعه از متن روایی، گویا سرگردان مانده و ابهامی که بر کلیت خودگویگی او سایه افکنده تنها ویژگی بارز او به شمار می‌رود. قهرمان داستان شکاک و مردد است و شک او حاصل اضطراب از موقعیتی است که در آن قرار گرفته و این صفت را که از فضای درونی رمان به عاریت گرفته بیشتر درمورد مسائل هستی‌شناسی و حوادث جاری شده در محیط پیرامون اوست. همان‌گونه که مشاهده می‌شود استعمال بی‌رویه از واژهٔ «اگر» در ساختار عبارات فوق که دلالت‌گر نوعی ابهام در بیان و اندیشه‌های مؤلف است ناخودآگاه مخاطب را به فهم و ادراک این تردید سوق می‌دهد.«واژه‌ها در اصل دارای بار معنایی صریح و ضمنی هستند. در دلالت ضمنی، شبکه‌ای از تداعی‌ها در ذهن شنونده متبادر می‌شود که متناسب با شاخصه‌های متن و ظرفیت‌های شناختی او شدت و ضعف می‌یابد» (مددی و همکاران، ۲۴۷:۱۴۰۳). کاربست کلمهٔ «اگر» که به طور فزاینده‌ای در متن استفاده شده از طرفی به عنوان نمودی از زبان، سبب تأثیرگزاری و القای مفاهیم مورد نظر نویسنده گشته و از سوی دیگر درصدد است تا از رهگذر کاربست این واژه، ابهام و تردید در انجام یا عدم انجام فعلی را در جهان بازتاب دهد. در حقیقت «گاهی این واژه‌های نشان‌دار در پیوند با عناصر داستانی قرار می‌گیرند و در نقش راوی کل که اسرار نهان را می‌داند و از حوادث داستان مطلع است، ایفای نقش می‌کنند.» (پرین، ۷۶:۱۳۶۲). می‌توان گفت که این واژگان سبب آگاهی مخاطب از منویات نویسنده شده و مکنونات ذهنی و اندیشهٔ او را در ورای بافت عبارات گنجانده شده به خواننده منتقل می‌کند و به نوعی افشاکنندهٔ ذهنیت مؤلف اثر است. مهارت نویسنده از طریق استمداد از واژگانی با بار معنایی تردید در این قطعه، انعکاس دهندهٔ نوعی عدم قطعیت است و از این امر حکایت دارد که رویدادهای زمانهٔ ما پرابهام و پذیرندهٔ تفاسیر گوناگون است. نویسنده تمایل دارد که در خواب فراموشی غوطه‌ور شود؛ اما از حصول

آن مطمئن نیست، مایل است تا تداوم این خواب فراموشی برای او میسر شود؛ ولی تحقق آن در هاله‌ای از ابهام است، مشتاق است تا با وجود سکونت در این جهان هستی در نیستی عدم فرو رود؛ اما به نظر امکان‌پذیر نیست. آنچه که استنباط می‌شود این است که نویسنده به فراخور اعتقاد و ذهنیت خویش از امکانات زبانی بسیار مناسبی برای بازتاب ابهام اندیشهٔ خود بهره برده و با تسری دادن حجم کثیری از کلمهٔ «اگر» و نیز استعمال بی‌رویهٔ علامت تعجب در انتهای هر عبارتی به عنوان گونه‌ای از تمهیدات و شگردهای زبانی، مخاطب را به صرف تلاش جهت فهم و درک فضای مبهم رمان وادار نموده است. یکی از متفاوت‌ترین مصداق عنصر عدم قطعیت در این قطعه مشاهده می‌شود:

تصویر پنجم: آیا این مردمی که شبیه من هستند، که ظاهراً احتیاجات و هوا و هوس‌های مرا دارند برای گول زدن من نیستند؟ آیا یک مشت سایه نیستند که فقط برای مسخره کردن و گول زدن من به وجود آمده‌اند؟ آیا آنچه که حس می‌کنم، می‌بینم و می‌سنجم سرتاسر موهوم نیست که با حقیقت خیلی فرق دارد؟من فقط برای سایهٔ خودم می‌نویسم» (همان:۴)

پرواضح است که متن از ابتدا تا انتها از ارائهٔ عباراتی روشن و مفهوم‌دار سرباز زده و با دوری جستن از ارائهٔ توضیحات مکفی در خصوص عبارات گنجانده شده، بر افزایش ابهام خواننده تعمد ورزیده است و خواننده هرچقدر در فرآیند خوانش این قطعه از متن روایت جلوتر می‌رود خود را در سیلابی از ابهامات غوطه‌ور می‌بیند. کاربست انبوهی از جملات انشایی که در این صحنه در قالب گزاره‌های پرسشی و در لایه‌هایی از استفهام انکاری در شاکلهٔ روایت استفاده شده، ارزش معنایی ویژه‌ای دارند که با بکارگیری علائم سؤالی از سوی راوی داستان و به صورت عامدانه به‌کار گرفته شده است. هدف نویسنده از طرح حجم کثیری از عبارات استفهامی، دستیابی به پاسخی منطقی از سوی مخاطب نیست؛ چرا که ماهیت هم‌نشینی و مجاورت واژگان در چنین فضایی دالّ بر این است که قهرمان داستان پاسخ سؤالات مطرح شده را می‌داند و بر آن است تا ذهن مخاطب را در راستای درک مفهوم نهفته درون این عبارات معطوف سازد.اساساً تصدیق عباراتی که در قالب و فرم استفهام انکاری ارائه شده‌اند، میزان پذیرش و باورپذیری خواننده را نسبت به مسائل مطرح شده افزایش می‌دهد. راوی روایت به منظور اثربخشی اعتقاد خود مبنی بر موهوم بودن کائنات و جهان هستی، به شکل انکاری سؤالات خود را سرازیر کرده و قصد داشته تا با چنین کارکردی نظر و اندیشهٔ خود را در خصوص متوهم بودن امور و اشیاء و اینکه قطعیتی موجود نیست بر خواننده القا کند. نویسنده در میانهٔ عبارات و در قطعهٔ «آیا یک مشت سایه نیستند که فقط برای مسخره کردن و گول زدن من به وجود آمده‌اند؟» تمامی اشیاء و انسان‌های محیط اطرافش را سایه‌ای بیش نمی‌داند و قطعیت وجود آنها را مستقیماً و بی‌پرده انکار می‌نماید. آنچه که در نظر نویسنده نقش می‌بندد رنگ واقعیت ندارد و این دقیقاً همان چیزی است که نویسندهٔ پست‌مدرن به دنبال بازگویی آن است. راوی در عبارت پایانی «من فقط برای سایهٔ خودم می‌نویسم» مبهم بودن حقیقت وجودی خود را نیز در جهان هستی مطرح نموده است. پرواضح است که عبارت«آیا آنچه که حس می‌کنم، می‌بینم و می‌سنجم سرتاسر موهوم نیست که با حقیقت خیلی فرق دارد؟» بازتاب اندیشهٔ پسامدرنیستی راوی است و با برجسته‌سازی فقدان قطعیت و صحهٔ گذاشتن بر ابهام‌آلود بودن دنیای پیرامونش، چهارچوب سازمان‌یافته و منسجمی را که دارای طرح یکدستی باشد در پیکرهٔ عبارات خود به چالش کشیده و به واسطهٔ ابهام‌گویی مکرر در متن روایت و افزایش دامنهٔ سردرگمی مخاطب، گره‌افکنی زیبایی را درون متن تسری داده است تا از این طریق نوعی تعلیق تعمدی را روانهٔ بافت خطوط داستان کند.

در شکل زیر، میزان بهره‌مندی صادق هدایت از جلوه‌های عدم قطعیت در سازوارهٔ روایت به تناسب هرکدام از آنها نمایش داده شده است.



۳-۴. تحلیل نمودهای عنصر «عدم قطعیت» در رمان أساتذة الوهم

ارائۀ کلیتی با ساختار منسجم و توأم با شفافیت و وضوح در بافت عبارات در روایات علی بدر امری ناشدنی است؛ چراکه ادبیات پسامدرن در آثار این نویسنده ماهیتی سیال، متناقض و پراکنده دارد و حضور ابهام و شفافیت‌گریزی در پیکرۀ داستان‌های او به ویژه در رمان مذکور اجتناب‌ناپذیر است. سایۀ این شاخصه در روایت أساتذة الوهم در نمودها و گونه‌های متعددی قابل ملاحظه است که در ادامه به ذکر تصاویر مربوط به این مؤلفه در رمان ذکر شده خواهیم پرداخت. این ابهام‌گویی در جنبه‌های متعدد روایت پسامدرن مانع تبیین روشن و آسان فهم آن می‌گردد.

تصویر اول: ماهیَ الحياة إن لم‌تكن الخروج مرة أخرى إلى الشارع. أليسَ كذلك؟ مامعناها إن لم نجدها في طلاقة الهواء لا في الرائحة العفنة للمكاتب؟، إن لم تكن هيَ الظل و الضوء معاً ... (بدر، ۲۰۱۶: ۸۳).

(ترجمه) «زندگی چیست اگر دیگر به خیابان نرویم؟مگر این طور نیست؟ اگر آن را نه در تازگی هوا و نه در بوی نم دفاتر بیابیم چه معنایی دارد؟ اگر هم سایه نباشد و هم نور...»

بکارگیری ساختار پرسش‌گونۀ آغاز پاراگراف با عبارت (ماهیَ) حکایت از عدم اطمینان نویسنده به مقولۀ زندگی است؛ لذا با طرح سؤالاتی بی سروته درخصوص اصل و واقعیت زندگی در قالبی از مفاهیم پرسشی، سبب برجسته‌سازی ابهام موجود در فحوای کلام روایتگر شده که ماهرانه سمت‌و سویی از فقدان قطعیت نهفته در کلام را برای مخاطب نمایان می‌سازد. باید گفت که چنین ساختاری با نشانه‌های سجاوندی سؤال در این عبارت گویای دوگانگی اعتقاد نویسنده به مبحث مورد نظر است تا به گونه‌ای سیالیت و تزلزل در پذیرش واقعیت زندگی را از جانب مخاطب با چالش مواجه کند. کاربست این ترفند از ابهام‌گویی مکتب پسامدرن و تقدم عبارت استفهام در لایه‌های آغازین متن، اساساً یک پیچیدگی آگاهانه و عامدانه است که با قدرت روایی و تکنیک ادبی نویسنده در لایه‌های روبنایی عبارات آشکار می‌گردد تا خواننده در دریافت معنا تأمل نماید و این تلاش ذهنی و واکاوی متن در نهایت منجر به لذت ادبی متن می‌گردد. راوی در قبول اصل مفهوم (حیاة) مردد است به همین دلیل جاری ساختن کلمات پرسشی و نشانه‌های استفهام، این ابهام را به گونۀ فزاینده‌ای در ذهن مخاطب متبادر می‌نماید و شاید این تکنیک روایی نویسنده در داستان، شیوۀ خوانش مشخصی را به مخاطب ارائه می‌دهد. نوع دیگری از نسبیت واقعیت در روایت علی بدر در این صحنه از پاراگراف زیر قابل مشاهده است:

تصویر دوم: كانَ عيسى منقطعاً عن الحياة و كأنّه يعيش فی عالمٍ آخر. كانَ ينظرُ العالم عبرَ استعارةٍ كبيرةٍ. كانَ العالمُ نسبةً له ليسَ حقيقةٌ إنما هوَ مجازٌ لعالم آخر و الحياة استعارة عن جمالٍ بعيد (همان:۱۱۷).

(ترجمه) «عیسی از زندگی جدا شده بود، گویا در دنیای دیگری زندگی می‌کرد. او جهان را از دریچهٔ یک استعارهٔ بزرگ می نگریست. جهان در رابطه با او یک واقعیت نبود بلکه استعاره‌ای از جهان دیگر بود و زندگی استعاره‌ای از یک زیبایی دور دست».

حوهٔ آغاز عبارت با جملهٔ «منقطعاً عن الحياة» در چرخهٔ ابتدایی متن، دلالت شفافی از قطعیت‌گریزی نویسندهٔ روایت است؛ چراکه شخصیت اصلی داستان در این بخش از متن روایی، میان بودن در این دنیا و جهانی دیگر در حالتی از نوسان قرار گرفته و این قضیه را به سهولت در الگوهای زبانی و ساختاری بکار گرفته شده در بافت کلام نویسنده می‌توان ملاحظه نمود. کاربست گزارهٔ منفی «لیسَ» در مجاورت مفهوم «حقیقة» در عبارت «كان العالم بالنسبة لهُ ليس حقيقة إنما هو مجاز للعالم آخر» به زیبایی عدم باورپذیری نویسنده به اصل قطعیت را نمایش داده و از سویی دیگر استفاده از قواعد دستوری تردیدآفرین مانند حرف «كأنه» در مسیر خوانش خواننده باعث ابهام در وجود قطعیت می‌گردد. پرواضح است که نویسنده با هدف تقویت مفهوم‌رسانی لایه‌های مبهم موجود در پاراگراف، اقدام به چیدمان هنرمندانهٔ واژگان نموده و از طریق محور هم‌نشینی عبارات، فقدان قطعیتِ جهان شخصیت داستان را در متن مورد نظر به تصویر کشیده است؛ چرا که در اندیشهٔ پست‌مدرن‌ها هیچ واقعیت و حقیقتی خارج ازحیطهٔ اندیشه و زبان وجود ندارد (لاج و همکاران، ۱۳۸۶: ۲۵۰) ابهام عامدانهٔ نویسنده از جهانی که شخصیت داستانش در حال زندگی است بسان کلاف پیچیده‌ای است که وضوح معینی نیز به همراه دارد با این توضیح که به مخاطب یادآوری کرده که واقعیت به سهولت در اختیار او قرار نمی‌گیرد؛ لذا باید به دنبال کشف معنا باشد و با اندیشیدن و کاوش در بستر متن، معنای واژه را تفسیر و تحلیل نماید.

تصویر سوم: و هكذا فإنّ حقيقة ولادته تخضع للشك، مثلما تخضع حقيقة شخصية والده و والدته للشك أيضاً، ولكن ماذا عن السيرة....؟ (همان: ۱۴۶).

(ترجمه) «و این‌گونه واقعیت و حقیقت تولد او محل تردید است، همان‌طور که حقیقت هویت پدر و مادرش نیز محل ابهام و تردید می‌باشد، اما درمورد زندگی چه؟ ...»

خاصیت مکتب پست مدرنیسم در این است که هیچ اصول و قانونی نمی‌شناسد و به هیچ اندیشهٔ منسجم و یکدستی تن در نمی‌دهد بلکه با دامن زدن به شک‌اندیشی مخاطب را نیز به تأمل وامی‌دارد (قره‌باغی:۱۳۸۰، ۳۰۸-۳۰۵). آنچه که در این متن ملحوظ است، انکار حقیقت ولادت شخصیت داستان می‌باشد که با چیدمان هوشمندانهٔ واژگان در عبارت (فإنّ حقيقة ولادته تخضع للشك) و با قید حرف تاکید (إنّ) در ابتدای پاراگراف، حکایت از نسبیت و ابهام دارد با این توضیح که روایت‌گر رمان به وضوح حقیقت وجودی قهرمان داستان را مبهم جلوه داده و عامدانه برآن است تا عدم وجود هرگونه واقعیت قطعی را در برابر دیدگان خواننده منعکس کند. در اصل این مقوله یکی از منویات بنیادی نویسندهٔ پسامدرن است که از طریق شک‌گرایی در خصوص حقیقت مطلق وجود انسان و اشیاء، هوای واقعیت را به گونه‌ای نظام‌مند برمی‌آشوبد و با ابهام‌آلود کردن فضای کلی روایت، بستر سرگشتگی و آشفتگی مخاطب را در دست‌یافتن به حقیقت نهایی فراهم می‌آورد. نویسنده به این موضوع بسنده ننموده بلکه در ادامهٔ خط روایی داستان، حقیقت وجودی مادر و پدر قهرمان رمان را نیز در نگاه خواننده انکار کرده و از طریق شک‌اندیشی در ماهیت وجودی آنها؛ رسمیت‌بخشی به بی‌معنایی و فقدان قطعیت نهایی پست‌مدرن‌ها را به نمایش گذاشته است. ابهام موجود در عبارت پایانی این چرخه که به طور کلی وجود زندگی را به گونه‌ای مبهم و شک‌برانگیز توصیف نموده، نمای روشنِ عدم قطعیت همه‌چیز را

چنان در اختیار مخاطب قرار داده که باید با نگاهی مشکوک و غیرقطعی، رشتهٔ حوادث داستان را نظاره کند و درخصوص واقعیت پیکرهٔ کلی داستان دائماً در شک و ابهام باشد.

تصویرچهارم: كان عيسى يفكر في نفسه، نصف حياته أم أكثر مِن الخيال و هيَ حادثة موجود لكنها قادمة مِن الخيال، قادمة مِن أعمق أعماق الخيال، و هذا الخيال متجسم و واقعي، هوَ موهومٌ و مقبول في آن واحد، هوَ موجود و غيرموجود في الوقت ذاته... (همان: ۱۵۶).

(ترجمه) «عیسی درمورد خودش فکرمی‌کرد، نیمی از عمرش یا بیشتر، از تخیل بود و این رویدادی است که وجود دارد اما از خیال می‌آید، از عمیق‌ترین نقطهٔ خیال حاصل می‌شود و این خیال مجسم و واقعی است. در عین حال وهمی و پذیرفتنی است. در آن واحد وجود دارد و موجود نیست»

یکی از محوري‌ترین ابزاری که در ادبیات پسامدرن جهت به تصویر کشیدن عدم قطعیت وجود دارد؛ کاربست عنصر تناقض است که بارزترین جلوهٔ ابهام‌گویی را در متون پست‌مدرن نمایش می‌دهد. ابهام در سازوارهٔ کلی پاراگراف مذکور به وضوح قابل مشاهده است به این معنا که عیسی؛ شخصیت اصلی داستان، زندگی را برآمده از عمیق‌ترین نقطهٔ خیال می‌داند؛ اما در آن واحد، وجود و عدم وجود آن را می‌پذیرد و مبهم بودن آن را در حالت بودنش تایید می‌کند. تناقض نهفته در این عبارت «هوَ موجود و غيرَ موجود في الوقت ذاته» به عنوان یکی از کانون‌های گفتمان پسامدرن «نشانهٔ لغزندگی و بازی بی‌وقفهٔ معنا در ذات متن داستانی است که بیانی حقیقی‌تر از واقع‌گرایانه را جست‌وجو می‌کند (رشیدیان،۱۳۹۳:۱۴۴). به عبارت دیگر نویسنده از یک‌سو با بهره‌گیری از این عنصر، پذیرش موجود بودن و عدم وجود زندگی در آن واحد را از نظرگاه مخاطب در پرده‌ای از ابهام قرار داده و از سویی دیگر نه تنها تنوع کلام خود را وسعت بخشیده بلکه دامنهٔ ظرفیت و قابلیت اندیشیدن در ساحت متن مورد نظر را از سوی خواننده گسترش داده است. به باور نگارنده، کاربست ماهرانهٔ عنصر تناقض جهت تجلی ابهام در بافت کلام و به تصویر کشیدن فقدان قطعیتِ وجود یا عدم وجود حیات در جهان هستی، متن را از حالت رکود و گزارش‌گونهٔ آن خارج نموده و در عین حال ذهن مخاطب را جهت ادراک رشته‌های معنایی نهفته در ورای این جملات متناقض به تأمل واداشته است. جلوهٔ دیگری از شاخصهٔ عدم قطعیت در تصویر زیر قابل مشاهده است:

تصویر پنجم: كان عيسى يخاطب نفسه و بصوتٍ مسموعٍ أحياناً: الخيال مثل الحقيقة، و أحياناً يتفوق عليها بتأثيره، الخيال حقيقة في وجه مِن وجوهه، واقعٌ في شكل مِن أشكاله، الخيال هوَ اساس كل شيء في الحياة، اساس الحبّ و الدين و السياسة ... (همان: ۱۵۳)

(ترجمه) «عیسی با خودش سخن می‌گفت،گاهی با صدای بلند: خیال مانند واقعیت است و گاهی در تاثیرگذاری خود از آن پیشی می‌گیرد. خیال، واقعیتی است در جنبه‌ای از جنبه‌هایش. حقیقتی است در یکی از اشکالش. خیال اساس همه‌چیز در زندگی است. اساس عشق، دین، سیاست...»

آنچه که به شکل قابل ملاحظه‌ای در بافت معنایی و ساختاری پاراگراف مذکور نشان داده شده، نمای شفافی از عنصر وهم و خیال است که بر فضای کلی خطوط حوادث داستان سایه افکنده و مستقیماً به مخاطب القا نموده که واقعیت چیزی جز خیال نیست. اینکه خیال پایه و اساس تمام أشیای محیط پیرامون نویسنده جلوه داده شده، احتمالات مختلفی را پیش روی خواننده قرار داده که به عدم قطعیت و درنتیجه شک‌اندیشی کم‌نظیری در عبارت منجر شده است. نویسنده، کاملاً با بیانی هنرمندانه، خود حقیقت را نیز غیرحقیقی تلقی کرده و با ذکر چندبارهٔ کلمهٔ خیال به عنوان منشأ اصلی واقعیت، وجود حقیقت را نیز در نگاه مخاطب

غیر قطعی جلوه داده و نسبی پنداشته است. در اصل حقیقت و واقعیت در ادبیات پسامدرن امری مفقود است و ثابت می‌کند که حتی خود حقیقت نیز مفهومی واقعی و مطلق را دارا نیست. به بیانی دیگر، نویسندهٔ پسامدرن «به جای آرایش حوادث تنها به توهم طرح بسنده می‌کند و باعرضهٔ دنیایی پاره پاره، فقدان واقعیت را به نمایش می‌گذارند» (گلشیری،۱۳۷۸:۴۸۵). نویسنده نه تنها حقیقت را برخاسته از خیال دانسته بلکه سرمنشأ تمام مفاهیم موجود در عالم مادی را اوهام می‌داند و از طریق کاربست عباراتی با دلالت معنایی فقدان قطعیت همهٔ أشیاء، نسبیت و شک‌گرایی را در برابر دیدگان خواننده برجسته می‌سازد و عامدانه در تلاش است تا بدین وسیله، چراهای بسیاری را در هزارتوی ذهن خواننده تسری دهد و در دریافت حلقهٔ ارتباط مفاهیم و معناهای نهفته در عبارات دچار سرگشتگی و ابهام گردد. شکل زیر نیز اولویت‌های استفاده از جلوه‌های عنصر عدم قطعیت در روایت علی بدر را به وضوح نشان می‌دهد.



۴. نتیجه گیری

زیرساخت تکوین ادبیات پسامدرن، شاخصهٔ عدم قطعیت است که به شکل کاملاً قابل ملاحظه‌ای در سازوارهٔ روایت پسامدرن سایه افکنده و موجب شکل‌گیری کلیت طرح و رشته‌های حوادث روایت پست‌مدرن شده است. هر دو نویسنده با قابلیت‌ها و خلاقیت‌های ماهرانهٔ خود در روایات خویش، تصاویر بسیار ملموس و شفافی از بی‌اعتباری قطعیت را در برابر دیدگان مخاطب منعکس ساخته و بافت کلام خود را بر اساس فقدان هر گونه واقعیتی بنا نهاده‌اند. آنچه که در هر دو روایت به چشم می‌خورد نادیده-انگاری مؤلفهٔ وجود قطعیت در شاکلهٔ فضای داستان است که نتها راوی بلکه مخاطب نیز نمی‌تواند به درک درستی از ارتباط حلقه-های خطوط داستانی برسد که به صورت‌های مختلف این امر را مقابل خواننده به تصویر کشانده‌اند. نویسندگان گاهی از ابزار کاربست گزاره‌های منفی در ساختار روایت بهره‌برده و بدین‌گونه وجود واقعیت در ساحت رمان را با هاله‌ای از ابهام مواجه نموده‌اند که این مورد با توجه به شکل‌ها در روایت علی بدر بازخورد بیشتری دارد.

از طرف دیگر نویسندگان با بهره بردن از صنعت تناقض از طریق برقراری و ایجاد پیوند و اشتراک میان عناصر دوسویه در بافت داستان که ذاتاً و ماهیتاً قابل جمع با یکدیگر نیستند، خلاقانه نوع دیگری از فقدان قطعیت و نسبیت را آشکار نموده و در سایهٔ

بکارگیری این عنصر، علاوه بر اینکه فضای رمان را در لایه‌ای از ابهام فرو برده‌اند بلکه عمق اندیشه و دیدگاه رمزگونهٔ خود را در ورای این تناقض به نمایش گذاشته‌اند. صادق هدایت و علی بدر در جای جای خطوط حوادث روایات خود به صورت چشم‌گیری فقدان قطعیت را با چیدمان واژگان و عباراتی دال بر وهم و خیال به تصویر کشانده و ثابت کرده‌اند که وهم و ابهام در دنیای پسامدرن جانشین حقیقت مطلق است. گفتنی است که میزان بهره‌مندی از این مؤلفه در رمان صادق هدایت بسیار چشم‌گیرتر بوده است. علاوه بر این موضوع، کاربست بی‌رویهٔ کلمات پرسشی در مجاورت افعال منفی در سازوارهٔ عبارات از سوی هر دو نویسنده، نه تنها بر نسبیت تمامی أشیا دامن زده بلکه از طریق تسری دادن پرسش‌های بسیار در ذهن خواننده، اقدام به مرکززدایی و پراکنده‌گویی نموده‌اند تا بدین طریق تعلیق هنری زیبایی را در شاملهٔ کلی داستان ایجاد نمایند و زمینه را جهت حضور فعلانهٔ خواننده در ساحت خوانش رمان را مهیا سازند.

منابع

احمدی، بابک؛ (۱۳۹۳)، ***معمای مدرنیته***، چ نهم تهران: مرکز.

بدر، علی؛ (۲۰۱۱)، ***أساتذة الوهم***، بیروت: الموسسة العربیة للدراسات و النشر.

رشیدیان، عبدالکریم؛ (۱۳۹۳)، ***فرهنگ پسامدرن***، تهران: نشرنی.

روشنی،رضا؛ (۱۳۸۵)، «پست‌مدرن به عنوان یک نظریه»، ***مجلهٔ نقد و نظر***، شماره ۱۱، ۳۰۲-۲۹۴.

زرشناس،شهریار؛ (۱۳۸۹)، ***پیش‌درآمدی بر رویدادها و مکتب‌های ادبی***،تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی.

شفیع‌نیا و همکاران(۱۳۹۷) «پایان قطعیت‌ها؛بوطیقای عدم قطعیت در رمان پست‌مدرن هستی». ***فصلنامهٔ پژوهش‌های ادبی***، سال۱۵،شماره ۶۱، ۱۰۶-۷۵.

شمیسا، سیروس؛ (۱۳۸۷)، ***انواع ادبی***.تهران: میترا.

فتوحی،محمود؛ (۱۳۹۰)، ***سبک‌شناسی؛نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها***. تهران:سخن.

قره‌باغی،علی‌اصغر؛ (۱۳۸۰)، ***تبارشناسی پست‌مدرنیسم***. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

کهون، لارنس؛ (۱۳۸۷)، ***از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم***. [مترجم: عبدالکریم رشیدیان]، چ هشتم تهران: نشر نی.

گلشیری، سیامک؛ (۱۳۸۹)، «پست‌مدرنیسم در ادبیات معاصر ایران (بررسی مولفه‌های پست مدرنیسم در آثار هوشنگ گلشیری». ***پژوهش نامهٔ فرهنگ و ادب***.شماره ۶، ۲۷۸-۲۴۹.

لاج،دیوید و دیگران؛ (۱۳۸۶)، ***نظریهٔ رمان: از رئالیسم تا پسامدرنیسم***، [مترجم: حسین پاینده]، تهران: نیلوفر.

مالپاس،سایمون؛ (۱۳۹۴)، ***درآمدی بر نظریهٔ انتقادی***، [مترجم: گلناز سرکارقرشی]، تهران: سمت.

هدایت، صادق؛ (۱۳۵۱)، ***بوف کور***. تهران: دانش بهمن.

References

Ahmadi, B. (2014). **The Enigma of Modernity**. [Translated by: Mohammad shahba]. Tehran: Hermes. [In Persian]

Bader, A. (2011). **Asatezat- AlWahm**. Beirut: The Arab Institute for Studies and Publishing. [In Arabic]

Rashidian, A. (2014). **Postmodern Culture**. Tehran: Ney. [In Persian]

Zarshenas, Sh. (2010). **A Prelude to Literary Events and Schools**. Tehran: Islamic Sciences and Culture Academy. [In Persian]

Shamisa, S. (2008). **Literary genres**. Tehran: Mitra. [In Persian]

Fotouhi, M. (2011). **Stylistice: Theories**, Approaches and Methods Tehran: Sokhan. [In Persian]

Gharehbaghi, A.A. (2001). **The Genealogy of Postmodernism**. Tehran: Office of Cultural Research. [In Persian]

Kehven, L. (2008). **From modernism to Postmodernism**. [Translated by: Abdolkarim Rashidian] Eighth Edition.Tehran:Ney. [In Persian]

Lagh, & Authors. (2007). **the Theory of the Novel: From Realism to Postmodernism**. [Translated by: Hosseyn Payandeh]. Tehran. Niloufar. [In Persian]

Malpas, S. (2015). **An Introduction to Critical Theory**. [Translated by: Gholnaz Sarcargharshi]. Tehran: samt. [In Persian]

Hedayat, S. (1972). **The Blind Owl**. Tehran. Dakeshe Bahman. [In Persian]

Roshani, R (2006). "Postmodernism as a Theory". **Journal of philosophy & Theology**. N 11. pp 294-302.

Shafienia, &. Authors. (2018). "The End of Certainties: The poetics of Uncertainty in the postmodern Novel". Quarterly. **Journal of literary Research**. N61.pp75- 106.

Gholshiri, S. (2010). "Postmodernism in contemporary Iran Literature: An Analysis of Postmodern Elements in the Works of Houshangh Gholshiri". **Journal of Culture and literature**. N6. Pp249-278.

Comparative Critical Studies in Arabic Literature

Azarbaijan Shahid Madani University

Comparative Analysis of the Element of "Uncertainty" in the Narratives of Ali Badr's "Asatezat Al-Wahm" and Sadegh Hedayat's "Boofe kour" Based on the Application of the Theory of Postmodernism

Sanaz Toghi *

Corresponding author, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabili, Iran. E-mail: toghi.sanaz@yahoo.com

DOI: 10.22049/manta.2026.31910.1025

Article Info

Article type: Research Article

Article history:

Received: 26 August 2026

Received in revised form: 15 September 2026

Accepted: 20 October 2026

Published online: 22 October 2026

Keywords:
Contemporary novel, postmodernism, uncertainty, Boofe kour, Asatezat Al-Wahm.

ABSTRACT

One of the most important and fundamental ideas of the postmodern school of fiction is the characteristic of uncertainty, which is based on relativism and skepticism about all realities, as well as considering the truths of the universe as illusory. Sadegh Hedayat, a powerful writer from Iran, and Ali Badr, a prominent novelist from Iraq, both have introduced the element of uncertainty into their works, and each has highlighted various manifestations of postmodern relativism and skepticism in their narratives through the application of this characteristic.In light of the importance of the issue and also due to the existence of the necessary capacities in the narratives studied from the perspective of postmodernist reading, the present study -which is in the field of comparative literature and is formed in an analytical-descriptive manner- seeks to compare and analyze the two narratives in order to evaluate the commonalities in the narratives of The Asatezat Al-Wahm and Boofe kour from the perspective of highlighting the characteristic of lack of certainty. The findings of the study show that both authors, by using negative grammatical propositions, excessive use of words with semantic connotations of illusion and relativity, the use of paradoxical techniques, and the excessive use of interrogative words in the context of the narrative, have been able to confirm their belief in distrust of all the truths and realities of the surrounding environment and clearly show that in the postmodern era there is no certainty and everything that exists is uncertain.

Cite this article: Toghi, S. (2026). Comparative Analysis of the Element of "Uncertainty" in the Narratives of Ali Badr's "Asatezat Al-Wahm" and Sadegh Hedayat's "Boofe kour" Based on the Application of the Theory of Postmodernism. *Comparative Critical Studies in Arabic Literature*, 2 (2), 166-181.